

گزیده‌ای از کتاب

منشور کورش هخامنشی

گزارش دکتر رضا مرادی غیاث آبادی

چاپ نخست ۱۳۷۷ / چاپ پنجم ۱۳۸۴

سر سخن

منشور کورش هخامنشی، کهن‌ترین بیانیه حقوق بشر شناخته شده جهان و سند سربلندی ایرانیان از همزیستی آشتی‌جویانه و گرامیداشت باورها و اندیشه‌های همه مردمان تابعه در هنگامه بنیادگذاری نخستین امپراطوری جهان است. دنیای باستان همواره از آتش جنگ‌ها و یورش‌های بی‌پایان در رنج بوده است و کشورهای آشتی‌جو نیز ناچار بوده‌اند تا برای رهایی مردمان خود از تاخت‌وتازهای همیشگی همسایگان ناآرام، به رویارویی و چیرگی بر آنان پردازند. اما مهم این است که پیروزمندان میدان نبرد و چیره‌شدگان بر شهرها، چگونه با سپاه شکسته و مردم فرودست رفتار می‌کرده‌اند؟ تاریخ‌نامه‌های بشری بازگو کننده رفتار نیک کورش بزرگ، پادشاه نیرومندترین کشور آنروز جهان، و کنش‌های ستیزنده دیگر فرمانروایان گیتی بوده است.

جهان امروز، نه با چشمداشت بر خاک سرزمین‌ها، که با تاختن بر اندیشه، باورها، غرور و هویت ملی مردمان، چیرگی بر آنان را در سر می‌پروراند. مردمانی که باورها و هویت ملی و تاریخی خود را به فراموشی سپارند؛ مردمانی که نیازمند دانش و فن‌آوری کشورهای دیگر باشند؛ شکست‌خوردگان جهان امروزند. پیشینیان ما گذشته‌ای سرافرازانه برای ما به ارمغان نهادند. ما برای فرزندان آینده خود چه دستاوردی داریم و برای شکسته نشدن در جهان سخت نامهربان امروز، چه راه‌هایی اندیشیده‌ایم؟

پیشگفتار

در سال ۱۲۵۸ خورشیدی / ۱۸۷۹ میلادی، به دنبال کاوش‌های گروه انگلیسی در شهر باستانی بابل در میان‌دورود (بین‌النهرین) استوانه‌ای از گل پخته بدست باستان‌شناسی کلدانی به نام «هرمز رسام» پیدا شد که امروزه در موزه بریتانیا در شهر لندن نگهداری می‌شود.

بررسی‌های نخستین نشان می‌داد که گرداگرد این استوانه گلین را نوشته‌هایی به خط و زبان بابلی نو (آکدی) در بر گرفته است که گمان می‌رفت نبشته‌ای از فرمانروایان آشور و بابل باشد. اما بررسی‌های بیشتری که پس از گرت‌برداری و آوانویسی و ترجمه آن انجام شد، نشان داد که این نبشته در سال ۵۳۸ پیش از میلاد به فرمان کورش بزرگ هخامنشی (۵۵۰-۵۳۰ پ.م.) و به هنگام ورود به شهر بابل نویسانده شده است. از زمان نگارش این فرمان تا به امروز (۱۳۸۴) ۲۵۴۵ سال می‌گذرد.

شکل ظاهری این فرمان، به مانند استوانه‌ای دیده می‌شود که میانه آن قطورتر از دوسوی آنست. انتشار و ثبت فرمان‌ها و یادمان‌های رسمی بر روی استوانه گلین و نیز بر روی لوحه‌های مسطح، از سابقه‌ای دیرین در ایران و میاندورود برخوردار بوده، که گونه استوانه‌ای آن نسبت به بقیه، پایداری و دوام بیشتری داشته است. بی‌تردید این فرمان در نسخه‌های متعددی برای ارسال به نواحی گوناگون نویسانده شده بوده که امروزه تنها یکی از آنها به دست آمده است.

استوانه کورش آسیب‌هایی جدی به خود دیده است. بسیاری از سطرهاى آن از بین رفته و یا بر اثر فرسودگی بیش از اندازه قابل خواندن نیستند. نبشته‌های بخش‌های آسیب‌دیده را تنها با توجه به اندازه فضای خالی و برخی حروف باقی مانده در آن می‌توان تا حدودی بازسازی کرد که در این بازسازی نیز، بی‌گمان احتمال اشتباه‌هایی وجود دارد. بدین لحاظ و نیز به دلیل اینکه در خوانش و ترجمه نبشته‌های بابلی، هنوز نیز اتفاق نظر وجود ندارد؛ متن منشور کورش در ترجمه‌های گوناگون به تفاوت‌هایی دچار آمده است. با این نگرش، هیچیک از ترجمه‌های امروزی کتیبه، معادل دقیق معنای عبارت‌های اصلی آنرا ارائه نمی‌کنند. استناد به محتوای کتیبه و به ویژه کلیدواژه‌ها، می‌بایست با دقت و وسواس بسیاری صورت پذیرد. بی‌تردید استناد به کتیبه هنگامی با اطمینان بیشتری ممکن می‌شود که واژه یا مفهومی خاص، در بیشتر پژوهش‌ها به گونه کم‌وبیش یکسانی برگردان شده باشند.

در دانشگاه «ییل» (Yale) کتیبه کوچک و آسیب‌دیده‌ای نگهداری می‌شود که ریشارد برگر در سال ۱۹۷۵ آنرا بخشی گمشده از استوانه کورش دانست. این بخش توسط همو به کتیبه اصلی اضافه گردید و نه سطر پایانی فعلی آنرا تشکیل می‌دهد (← سطرهای ۳۷ تا ۴۵).

فرمان کورش بزرگ از زمان پیدایش تا به امروز بارها ترجمه و ویرایش و پژوهش شده است. پیش از همه، جوان پر شور و کاشف رمز خط میخی فارسی باستان یعنی هنری کرسوئیک راولینسون در سال ۱۸۸۰ میلادی و بعدها ف. ویسباخ ۱۸۹۰، گ. ریختر ۱۹۵۲، آ. اوپنهایم ۱۹۵۵، و. ایلرز ۱۹۷۴، ج. هارماتا ۱۹۷۴، پ. برگر ۱۹۷۵، ا. کورت ۱۹۸۳، پ.

لوکوک ۱۹۹۹ و بسیاری دیگر آنرا تکرار و کامل تر کردند. متن فارسی ارائه شده در این کتاب نیز با نگرش به پژوهش‌های پیشین و روند بهبود شناخت حروف و واژگان بابلی یا آکدی و نیز خوانش‌های تازه‌تر منشور کورش فراهم شده و در زیرنویس‌ها به یادداشت‌های اندکی پرداخته شده است.

ترجمه و انتشار فرمان کورش بزرگ (کورش دوم) پرده از نادانسته‌های بسیار برداشت و بزودی بعنوان «منشور آزادی» و «نخستین منشور جهانی حقوق بشر» شهرتی عالمگیر یافت و نمایندگان و حقوق‌دانان کشورهای گوناگون جهان در سال ۱۳۴۸ خورشیدی با گردهمایی در کنار آرامگاه کورش در پاسارگاد، از او بنام نخستین بنیادگذار حقوق بشر جهان یاد کردند و او را ستودند. حقوقی که انسان امروز پس از دوهزاروپانصد سال در اندیشهٔ ایجاد و فراهم‌سازی آن افتاده است و آرزوی گسترش آنرا در سر می‌پروراند. (نسخه‌بدلی از منشور کورش به عنوان کهن‌ترین فرمان شناخته‌شدهٔ تفاهم و همزیستی ملتها در ساختمان سازمان ملل متحد در نیویورک نگهداری می‌شود. این کتیبه در فضای بین تالار اصلی شورای امنیت و تالار قیمومت جای دارد.)

چه چیز باعث شده است تا فرمان کورش به این پایه از شهرت برسد؟ پاسخ این پرسش هنگامی دریافته می‌شود که فرمان کورش را با نیشته‌های دیگر فرمانروایان همزمان خود و حکمرانان امروزی به سنجش بگذاریم و بین آنها داوری کنیم. آشور نصیرپال، پادشاه آشور (۸۸۴ پ.م.) در کتیبهٔ خود نوشته است: “... به فرمان آشور و ایشتار، خدایان بزرگ و حامیان من ... ششصد نفر از لشکر دشمن را بدون ملاحظه سر بریدم و سه هزار نفر از اسیران آنان را زنده زنده در آتش سوزاندم ... حاکم شهر را به دست خودم زنده پوست کردم و پوستش را به دیوار شهر آویختم ... بسیاری را در آتش کباب کردم و دست و گوش و بینی زیادی را بریدم، هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم و سرهای بریده را از درختان شهر آویختم ...”

در کتیبهٔ سناخ‌ریب، پادشاه آشور (۶۸۹ پ.م.) چنین نوشته شده است: “... وقتی که شهر بابل را تصرف کردم، تمام مردم شهر را به اسارت بردم. خانه‌هایشان را چنان ویران کردم که بصورت تلی از خاک درآمد. همهٔ شهر را چنان آتش زدم که روزهای بسیار دود آن به آسمان می‌رفت. نهر فرات را به روی شهر جاری کردم تا آب حتی ویرانه‌ها را نیز با خود ببرد ...”

در کتیبهٔ آشور بانپال (۶۴۵ پ.م.) پس از تصرف شهر شوش آمده است: “... من شوش، شهر بزرگ مقدس ... را به خواست آشور و ایشتار فتح کردم ... من زیگورات شوش را که با آجرهایی از سنگ لاجورد لعاب شده بود، شکستم ... معابد

عیلام را با خاک یکسان کردم و خدایان و الهه‌هایشان را به باد یغما دادم. سپاهیان من وارد بیشه‌های مقدسش شدند که هیچ بیگانه‌ای از کنارش نگذشته بود، آنرا دیدند و به آتش کشیدند. من در فاصله یک ماه و بیست و پنج روز راه، سرزمین شوش را تبدیل به یک ویرانه و صحرای لم یزرع کردم ... ندای انسانی و ... فریادهای شادی ... به دست من از آنجا رخت بریست، خاک آنجا را به توبره کشیدم و به ماران و عقربها اجازه دادم آنجا را اشغال کنند ...”

و در کتیبه نبوکد نصر دوم، پادشاه بابل (۵۶۵ پ.م.) آمده است: “... فرمان دادم که صد هزار چشم در آورند و صد هزار ساق پا را بشکنند. هزاران دختر و پسر جوان را در آتش سوزاندم و خانه‌ها را چنان ویران کردم که دیگر بانگ زنده‌ای از آنجا برنخیزد ...”

این رویدادهای غیر انسانی تنها به آن روزگاران تعلق ندارد. امروزه نیز مردمان جهان با چنین ستم‌ها و خشونت‌هایی روبرو هستند. هنوز جنایت‌های آمریکا در ژاپن و ویتنام، فرانسه در الجزایر، ایتالیا در حبشه و لیبی، پرتقال و اسپانیا در آمریکای لاتین، و انگلستان در سراسر جهان، از یادها نرفته‌اند. مردم هرگز فراموش نخواهند کرد که در عراق بمب‌های شیمیایی بر سر مردم بی‌دفاع هلبچه فروریخت و همه آنان از پیر و جوان و زن و کودک به وضعی رقت‌انگیز نابود شدند. در افغانستان و در میان سکوت حیرت‌انگیز جهانیان، صدها هزار تن از مردم غیرنظامی و بی‌دفاع شهرها قربانی مطامع ابرقدرت‌های امروز و گروه‌های سیاسی کشور می‌شوند، در حالیکه در زندگی روزمره نیز از قحطی و بیماری‌های همه‌گیر، از گرسنگی و وبا و سرما رنج می‌برند. در بوسنی و در کانون اروپای متمدن تنها به انگیزه‌های نژادی مردم و کودکان را بی‌دریغ و دسته‌جمعی به کام مرگ می‌فرستند. در مکه جامه سپید زائران را به سرخی می‌آلایند و جان و مال و ناموس آنان را مباح می‌شمرند.

کشورهای بزرگ و پیشرفته و متمدن جهان، سلاح‌های مرگبار کشتار جمعی و بمب‌های شیمیایی و میکروبی خود را دیگر مستقیماً بر کاشانه مردم رها نمی‌کنند، بلکه آنها را به بهایی گزاف در اختیار کشورهایی همچون عراق می‌گذارند تا بر سر جوانان ایران زمین بریزد و آنگاه باز هم به بهای گزاف به درمان زخم‌های آنان پردازند و از نقض حقوق بشر گلیه کنند و خود را بزرگترین پشتیبان آن بدانند.

اما علیرغم رفتارهای ناپسند پادشاهان آشور و بابل و حکمرانان امروز جهان، کورش پس از ورود به شهر بابل و با دارا بودن هرگونه قدرت عملی به عنوان شاه نیرومندترین کشور جهان، نه تنها پادشاه مغلوب را مصلوب نکرد؛ بلکه او را به حاکمیت ناحیه‌ای منصوب، و با مردم شهر نیز چنین رفتار نمود: “... آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همه مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند ... مردوک (خدای بابلی) دل‌های پاک مردم بابل را متوجه من کرد؛ زیرا من او را ارجمند و گرامی

داشتم. ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد ... نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدسش قلب مرا تکان داد. من برای صلح کوشیدم. برده‌داری را برانداختم. به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. خدای بزرگ از من خرسند شد ... فرمان دادم ... تمام نیایشگاه‌هایی را که بسته شده بود، بگشایند. همه خدایان این نیایشگاه‌ها را به جاهای خود بازگرداندم. اهالی این محل‌ها را گرد آوردم و خانه‌های آنان را که خراب کرده بودند، از نو ساختم. صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم ...”

کوروش پس از ورود به شهر بابل (در کنار رود فرات و در جنوب بغداد امروزی) فرمان آزادی هزاران یهودی را صادر کرد که قریب هفتاد سال در بابل به اسارت گرفته شده بودند. هزاران آوند زرین و سیمین آنان را که پادشاه بابل از ایشان به غنیمت گرفته بود، به آنان بازگرداند و اجازه داد که در سرزمین خود نیایشگاهی بزرگ برای خود بر پای دارند. رفتار کوروش با یهودیان موجب کوچ بسیاری از آنان به ایران شد که در درازای بیست و پنج قرن هیچگاه بین آنان و ایرانیان جنگ و خشونت و درگیری رخ نداد و آنان ایران را میهن دوم خود می‌دانسته‌اند. در این باره در باب‌های گوناگون اسفار عزرا و اشعیا در کتاب تورات (عهد عتیق)، ضمن نامبر کردن کوروش با عنوان «مسیح خداوند» آمده است: “خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کند و بنویسد: کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید که یَهُوَه / یَهُوَه خدای آسمان مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای او در اورشلیم که در یهوذا است، بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد و به اورشلیم که در یهوذا است برود و خانه یَهُوَه را که خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید ...؟ پس همگی برخاسته و روان شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است، بنا نمایند. ... و کوروش پادشاه، ظروف خانه خداوند را که نَبوگَد نَصَر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خود گذاشته بود، بیرون آورد و به رئیس یهودیان سپرد.”

در اینجا مایلم بخصوص به این نکته تاکید کنم که با وجود اینکه منشور کوروش بزرگ را «نخستین اعلامیه حقوق بشر» می‌دانند، اما نوآوری چنین فرمانی از کوروش نبوده است؛ بلکه این فرمان فرایند فرهنگ ایرانی بوده است. فرهنگی که هرگز دستور به غارت و آدمکشی و ویرانی نداده است. و کوروش این رفتار را از مردمان سرزمین خود، از نیاکان خود، از فرهنگ رایج کشورش، در آغوش مهرآمیز مادر و از پرورش او آموخته بوده و بکار بسته است. سرافرازی نخستین بیانیه جهانی حقوق بشر نه تنها برای کوروش، بلکه همچنین برای فرهنگ کشوری است که سراسر پهنه پهنای آن از کهن‌ترین روزگاران

تابش‌گاهِ اندیشهٔ نیک و کردار نیکی بوده است که امروزه و از پس هزاران سال مردمان جهان در آرزو و آرمان فراهم ساختن آن هستند.

منشور کورش هخامنشی ارمنانی است از سرزمین ایران برای جهانی که از جنگ و خشونت خسته است و از آن رنج می‌برد.

مشهورترین بخش

منشور کورش هخامنشی

منم کورش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و آکد، شاه چهار گوشهٔ جهان. پسر کمبوجیه، شاه بزرگ ... نوهٔ کورش، شاه بزرگ ... نبیرهٔ چیش پیش، شاه بزرگ ...

آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همهٔ مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم. مردوک خدای بزرگ دل‌های پاک مردم بابل را متوجه من کرد ... زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم. ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدسش قلب مرا تکان داد ... من برای صلح کوشیدم.

من برده‌داری را برانداختم، به بدبختی آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همهٔ مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند.

مردوک خدای بزرگ از کردار من خشنود شد ... او برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم ...

من همهٔ شهرهایی را که ویران شده بود از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاه‌هایی که بسته شده بودند را بگشایند. همه خدایان این نیایشگاه‌ها را به جاهای خود بازگرداندم.

همهٔ مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه‌های خود برگرداندم و ویران آنان را آباد کردم. همهٔ مردم را به همبستگی فرا خواندم. همچنین پیکره خدایان سومر و آکد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی مردوک خدای بزرگ و به شادی و خرمی به نیایشگاه‌های خودشان بازگرداندم. بشود که دل‌ها شاد گردد.

بشود، خدایانی که آنان را به جایگاه‌های مقدس نخستین‌شان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم زندگانی بلند خواستار باشند. بشود که سخنان پر برکت و نیکخواهانه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای مردوک بگویند: “ به کورش شاه، پادشاهی که ترا گرامی می‌دارد و پسرش کمبوجیه، جایگاهی در سرای سپند ارزانی دار.”

من برای همهٔ مردم جامعه‌ای آرام فراهم ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم.

منشور کورش هخامنشی

متن کامل

۱. «کورش» (در متن بابلی: [کو- ر- آش])، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه «بابل» [با- بی- لیم]، شاه «سومر» [شو- م- ری] و «آگد» [آک- ک- دی- ای]، ...
۲. ... همهٔ جهان
۳. ... مرد ناشایستی به فرمانروایی کشورش رسیده بود.
۴. او آیین‌های کهن را از میان برد و چیزهای ساختگی بجای آن گذاشت.
۵. معبدی بدلی از نیایشگاه «اسگیله» [ا- سگ- ایله] برای شهر «اور» [او- ریم] و دیگر شهرها ساخت.
۶. او کار ناشایست قربانی کردن را رواج داد که پیش از آن نبود ... هر روز کارهایی ناپسند می‌کرد، خشونت و بدکرداری.
۷. او کارهای ... روزمره را دشوار ساخت. او با مقررات نامناسب در زندگی مردم دخالت می‌کرد. اندوه و غم را در شهرها پراکند. او از پرستش «مردوک» [آمر- اوتو] خدای بزرگ روی برگرداند.
۸. او مردم را به سختی معاش دچار کرد. هر روز به شیوه‌ای ساکنان شهر را آزار می‌داد. او با کارهای خشن خود مردم را نابود می‌کرد ... همهٔ مردم را.
۹. از ناله و دادخواهی مردم، «انلیل / ایلیل» خدای بزرگ (= مردوک) ناراحت شد ... دیگر ایزدان آن سرزمین را ترک کرده بودند. (منظور آبادانی و فراوانی و آرامش)
۱۰. مردم از خدای بزرگ می‌خواستند تا به وضع همهٔ باشندگان روی زمین که زندگی و کاشانه‌اشان رو به ویرانی می‌رفت، توجه کند. مردوک خدای بزرگ اراده کرد تا ایزدان به «بابل» بازگردند.
۱۱. ساکنان سرزمین «سومر» و «آگد» مانند مردگان شده بودند. مردوک بسوی آنان متوجه شد و بر آنان رحمت آورد.

۱۲. مردوک به دنبال فرمانروایی دادگر در سراسر همه کشورها به جستجو پرداخت. به جستجوی شاهی خوب که او را یاری دهد. آنگاه او نام «کوروش» پادشاه «آنشان» [آن-شَ-آن] را برخواند. از او بنام پادشاه جهان یاد کرد.
۱۳. او تمام سرزمین «گوتی» [کو-تی-ای] را به فرمانبرداری کوروش در آورد. همچنین همه مردمان «ماد» [اوم-مان-من-ده] را. کوروش با هر «سیاه سر» (همه انسان‌ها) دادگرانه رفتار کرد.
۱۴. کوروش با راستی و عدالت کشور را اداره می‌کرد. مردوک، خدای بزرگ، با شادی از کردار نیک و اندیشه نیک این پشتیبان مردم خرسند بود.
۱۵. او کوروش را برانگیخت تا راه بابل را در پیش گیرد؛ در حالی که خودش همچون یآوری راستین دوشادوش او گام برمی‌داشت.
۱۶. لشکر پر شمار او که همچون آب رودخانه شمارش ناپذیر بود، آراسته به انواع جنگ‌افزارها در کنار او ره می‌سپردند.
۱۷. مردوک مقدر کرد تا کوروش بدون جنگ و خونریزی به شهر بابل وارد شود. او بابل را از هر بلایی ایمن داشت. او «نبونید» [ن-بو-ن-اید] شاه را به دست کوروش سپرد.
۱۸. مردم بابل، سراسر سرزمین سومر و آگد و همه فرمانروایان محلی فرمان کوروش را پذیرفتند. از پادشاهی او شادمان شدند و با چهره‌های درخشان او را بوسیدند.
۱۹. مردم سروری را شادباش گفتند که به یاری او از چنگال مرگ و غم رهایی یافتند و به زندگی بازگشتند. همه ایزدان او را ستودند و نامش را گرامی داشتند.

W

۲۰. منم «کوروش»، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و آگد، شاه چهار گوشه جهان.
۲۱. پسر «کمبوجیه» [ک-آم-بو-زی-یه]، شاه بزرگ، شاه «آنشان»، نوه «کوروش» (کوروش یکم)، شاه بزرگ، شاه آنشان، نبیره «چیش پیش» [شی-ایش-بی-ایش]، شاه بزرگ، شاه آنشان.
۲۲. از دودمانی که همیشه شاه بوده‌اند و فرمانروایی‌اش را «بیل/بعل» [بی-لو] (خداوند/مردوک) و «نبو» [ن-بو] گرامی می‌دارند و با خرسندی قلبی پادشاهی او را خواهند. آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم؛
۲۳. همه مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم. مردوک دل‌های پاک مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم.

۲۴. ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید.

۲۵. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدسش قلب مرا تکان داد ... من برای صلح کوشیدم. نبونید، مردم درماندهٔ بابل را به بردگی کشیده بود، کاری که در خور شأن آنان نبود.

۲۶. من برده‌داری را برانداختم. به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همهٔ مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوک از کردار نیک من خشنود شد.

۲۷. او بر من، کورش، که ستایشگر او هستم، بر پسر من «کمبوجیه» و همچنین بر همهٔ سپاهیان من،

۲۸. برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم. به فرمان مردوک همهٔ شاهانی که بر اورنگ پادشاهی نشسته‌اند؛

۲۹. و همهٔ پادشاهان سرزمین‌های جهان، از «دریای بالا» تا «دریای پایین» (دریای مدیترانه تا خلیج فارس)، همهٔ مردم سرزمین‌های دوردست، همهٔ پادشاهان «آموری» [آ- مور- ری- ای]، همهٔ چادرنشینان،

۳۰. مرا خراج گذاردند و در بابل بر من بوسه زدند. از ... تا «آشور» [آش- سور] و «شوش» [شو- شن].

۳۱. من شهرهای «آگاده» [آ- گ- ده]، «اشنونا» [اش- نو- نک]، «زَمبان» [ز- ام- ب- آن]، «مِتورنو» [م-

تور- نو]، «دیر» [د- ایر]، سرزمین «گوتیان» و شهرهای کهن آنسوی «دجله» [ای- دیک- کت] که ویران شده بود را از نو ساختم.

۳۲. فرمان دادم تمام نیایشگاه‌هایی که بسته شده بود را بگشایند. همهٔ خدایان این نیایشگاه‌ها را به جاهای خود بازگرداندم.

همهٔ مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه‌های خود برگرداندم. خانه‌های ویران آنان را آباد کردم. همهٔ مردم را به همبستگی فرا خواندم.

۳۳. همچنین پیکرهٔ خدایان سومر و آگد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود؛ به خشنودی مردوک به شادی و خرمی،

۳۴. به نیایشگاه‌های خودشان بازگرداندم، بشود که دل‌ها شاد گردد. بشود، خدایانی که آنان را به جایگاه‌های مقدس

نخستین‌شان بازگرداندم،

۳۵. هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگانی بلند باشند. بشود که سخنان پر برکت و نیکخواهانه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای من مَرِدوک بگویند: “به کورش شاه، پادشاهی که ترا گرمی می‌دارد و پسرش کمبوجیه جایگاهی در سرای سپند ارزانی دار.”

۳۶. بی‌گمان در روزهای سازندگی، همگی مردم بابل، پادشاه را گرمی داشتند و من برای همهٔ مردم جامعه‌ای آرام فراهم ساختم. (صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم).

W

۳۷. ... غاز، دو اردک، ده کبوتر. برای غازها، اردک‌ها و کبوتران ...

۳۸. ... باروی بزرگ شهر بابل بنام «ایمگور-انلیل» [ایم-گور-ان-لیل] را استوار گردانیدم ...

۳۹. ... دیوار آجری خندق شهر را،

۴۰. ... که هیچیک از شاهان پیشین با بردگان به بیگاری گرفته شده به پایان نرسانیده بودند؛

۴۱. ... به انجام رسانیدم.

۴۲. دروازه‌هایی بزرگ برای آنها گذاشتم با درهایی از چوب «سدر» و روکشی از مفرغ ...

۴۳. ... کتیبه‌ای از پادشاهی پیش از من بنام «آشور بانپال» [آش-شور-با-نی-آپ-لی]

۴۴. ...

۴۵. ... برای همیشه!